

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ایشان در تاریخ خیلی مطالعه داشتند، یک دفعه یادم است که می‌گفت من ده سال متوالی روزی دو ساعت تاریخ مطالعه می‌کردم، همه تواریخ را دیده بود، خیلی عجیب است! یکدفعه یادم است ایشان در مشهد منبر می‌رفت روز شهادت امام جواد، این قضیه را از امام جواد در تاریخ داریم، در مناقب ابن شهر آشوب هم ظاهراً باید باشد، وقتی که مأمون می‌آید از یک جا رد بشود می‌بیند همه می‌روند یک طفلی آنجا است نمی‌رود، بعد می‌رود برمی‌گردد، می‌بیند نرفته می‌گوید: تو چرا مثل بقیه نرفتی؟ می‌گوید کاری نکردم که بترسم در بروم، سر جایم ایستادم خلاصه سوال می‌کند و حضرت هم خبر می‌دهند که در دستت یک ماهی است که این ماهی را عقاب‌هایت صید کردند در حالی که در آن جایی که بوده ماهی نبوده، دریا نبوده، و این ماهی از ابر افتاده و در دست تو قرار گرفته، ایشان وقتی که این مسئله را در منبر نقل می‌کند، اعتراض می‌کند و این قضیه را نقد می‌کند که این قضیه ساختگی است و چطور می‌شود ماهی از ابر بیفتد و جعل شده است و فلان و چیزها در حالی که خب مسئله، مسئله واقعی است و من خودم همان موقع به ایشان گفتم که این قضیه واقعی است، نمی‌خواست بپذیرد خب بالاخره حرفی نزد یعنی وقتی من، گفتم که اتفاق می‌افتد حتی در ابرها که الان هست، ابرها بر چند قسمند، از نظر تراکم بعضی‌هایشان حتی رفتن هواپیما در داخل آنها خطرناک است، بنخاطر شدت تراکم اینها فاصله می‌گیرند و بعضی از اینها وزنشان به اندازه وزن یک کوه است و خیلی برایش مشکل بود

بعد من در یک مقاله دیدم که در آن جا حتی گفته بود که در بسیاری از جاها به واسطه باران چیزهایی دیده می‌شود مثلا فرض کنید قورباغه دیده شده، در حالی که قورباغه اصلا آنجا نبوده، ماهی دیده شده، حیوانات دریایی دیده شده و این به خاطر گردبادهای دریایی است که می‌آید و آب دریا را می‌برد بالا، نه اینکه بخواهد تبخیر بشود، خود آب دریا در آن بالا می‌رود و در آن بالا می‌ماند تا هر جایی که انتقال پیدا بکند و بعد هم پایین بریزد.

آن وقت جالب اینجاست که آدم مثلا بیاید همینطور رد کند و بگوید این روایت جعلی است و فلان و خیلی قشنگ هم یادم است ایشان طوری در صحبت و در ترکیب این را آورده ضمیمه کرده چه کرده آن را چه کرده در حالی که اصلا یک همچین مسئله‌ای نیست و واقع بوده.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

فی کیفیت اخذ الجنس من الماده و الفصل من الصورة همین طوری که دیروز عرض شد تمام اشیاء خارج چه اشیاء مرکب و چه بسیط تفاوتی از این نظر ندارد در تحت یک حقیقت نوعیه قرار دارد که آن حقیقت نوعیه خارجیه مشتمل بر آنها و طارد حقایقی است که منافی با آنها در حقیقت ماهویه خودشان دارند، همه اشیاء به همین کیفیت است حتی در باب مقولات، در اعراض هم مسئله به همین کیفیت است، منتهی در باب اعراض جنبه اشتراط صرف العروض است که این عروض به عنوان یک ماهیت جنسیه در نظر گرفته می‌شود و آن ماهیت عرض به عنوان فصل در ترکیب با او لحاظ می‌شود که خوب این در بسائط است، حتی در بسائط هم ما جنس و فصل بالاعتبار داریم و این جنس و فصل باید به همه اشیاء تعلق پیدا بکند به لحاظ مابه الاشتراط آنها و به ما به

الامتياز آنها.

مرحوم آخوند در اینجا در کیفیت استحصال جنس و فصل مطلبی دارند که یک قدری مطلب ایشان جای دقت است، ایشان در این قضیه در این جا می‌خواهند یک واقعیتی را که نفس آن واقعیت یک امر اعتباری است و لکن ما به ازاء خارجی او قابل تشکیک نیست، آن واقعیت را ذهن از ما به ازاء خارجی در نفس خود به او واقعیت می‌بخشد و آن واقعیت را به صورت امر فعلی جلوه می‌دهد و آنرا به صورت جنس در می‌آورد.

در اعیان خارجی مرکبه وقتی که لحاظ بکنیم می‌بینیم که آن اعیان از یک ماده و صورتی تشکیل شده که آن صورت هیولا است و همان ماده زمینه و بستر برای تغییر و تحولات و تبدل و عروض صور متفاوت است، یعنی در آن ماده این قضیه شکل پیدا می‌کند.

در هر مرحله‌ای این ماده به صورتی تحقق خارجی پیدا می‌کند و تا صورت نباشد ماده تحقق خارجی ندارد و شما نمی‌توانید به ماده اشاره داشته باشید، اشاره و تعین و تشخیص ماده در صورتی است که صورت داشته باشد، منظور صورت به معنای عرض و اینها نیست بلکه صورت به معنای آن هویتی که شما می‌توانید آن هویت را اسم بگذارید، تسمیه کنید، حالا کاری به رنگ و شکل و اینهاش نداریم به طول و عرض و پهنا و اینهاش کاری ندارید، به همان هویتی که می‌توانید روی آن اسم بگذارید و او را از بقیه جدا کنید البته هر هویتی خارجی دارای یک اعراضی هم خواهد بود و این لامحال است و لکن این تسمیه به لحاظ عرض نیست، بلکه به لحاظ نفس آن ماهیتی است که اولاً و بالذات خود همان ماهیت از سایر ماهیات جدا است، اول انسان روی او تمرکز می‌کند و بعد آن وقت می‌رود سراغ اینکه این هویت خارجی چه رنگی دارد؟ چه شکلی

دارد؟ چه طول و عرضی دارد؟ آن دیگر در مرحله بعد اینها ملاحظه می‌شود. خوب این هویت خارجی است که دارای همچنین خصوصیتی است و وضعی است، این هویت خارجی در مقام تصوّر از اعراض باید مجرد بشود و مجرد بشود از آن چیزی که در اطراف اوست و او را از سایر افراد می‌تواند متمایز کند که شما بتوانید آن مابه‌الاشتراک را در اینجا اعمال کنید و برایش اسم بگذارید.

این ماده‌ای که در اینجا ضمیمه برای تسمیه اسم مشترک است به این ماده جنس گفته می‌شود، یعنی ماده‌ای که می‌تواند مشترک باشد بین همه افراد و آن ماده قابلیت برای صورت پذیری دارد، آن ماده عبارت از جنس است. اگر یادمان باشد در منطق در تعریف جوهر جوهر را به عنوان یک حقیقت خارجی مبهم تعریف کردند که می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای عروض سایر مقولات و اعراض می‌تواند بر این جوهر عارض بشود، این جوهر به عنوان یک واقعیت و حقیقت مبهم در این جا خواهد بود.

حال سوال این است که وقتی که یک واقعیت مبهم به عنوان ماده که زمینه و بستر برای صورت پذیری دارد چطور انسان می‌تواند از او استحصال و انتزاع جوهریت بکند، شئی که صورت فعلی ندارد بلکه فعلیتش عبارت است از نفوذت در استعداد است، چگونه انسان می‌تواند از او یک حقیقتی را انتزاع کند و او را موضوع قرار بدهد و قسم جزئی از نوع قرار بدهد، نوعی که واقعیت خارجی دارد، هویت خارجی اشیاء منوط به او است، این نوع ماهیت هویت خارجی است، چطور میشود جسمش یک حقیقت مبهمه باشد.

این مسئله بسیار مسئله دقیقی است که این حقیقت مبهمه، نفس فعلیت آن عبارت است از همان حیثیت ابهام و استعداد، عقل در اینجا گرچه آن حقیقت

مبهمه را از آن صورت انتزاع می‌کند و گرچه هیچ صورتی برای او بالفعل در نظر نمی‌گیرد و بواسطه عدم طرو صورت بر آن حقیقت مبهمه معنا ندارد دیگر او در خارج تحقق پیدا کند، زیرا ماده بدون صورت که در خارج ما نداریم، ولی همین ماده بی صورتی که در ما در خارج نداریم همین ماده در خارج است و دارد با زبان بی زبانی خودش را نشان می‌دهد که من یک واقعیتی هستم در خارج که این واقعیت من درون این صورت و درون این لحاف و درون این پرده مخفی است، آن را شما نمی‌بینید آن چه را که شما می‌بینید تجلی است از تجلیات من، خود من نیست این سیبی که الان شما در دستتان می‌بینید این سیب یک ماده ای دارد که آن ماده همان جنس او است، جنس نه به معنای جنس عام به معنای همان خمیره و سرشت اوست که این خمیره و این سرشت الان به صورت سیب در آمده، ممکن است فردا به صورت چدن در بیاید همین سیبی که الان در دست شما است فردا می‌شود چدن، البته با یک استعداد بعید که در استعداد امکانی بحث می‌شود و استعداد وجودی همین سیبی که الان در دست شماست ممکن است فردا پرتقال بشود، همین سیبی که الان در دست شماست فردا به صورت ترابیه باشد به صورت خاک بشود، آن حقیقت بی زبان که الان درون این سیب نهفته است و شما وقتی دستتان می‌گیرید با ثقل، آن حقیقت را احساس می‌کنید یعنی وقتی دستتان سنگین است این سنگینی دست به خاطر رنگ این نیست، به خاطر شکل و مدور بودن این نیست، اینها همه اعراض است که این اعراض بر این صورت فعلیه حاصل شده به واسطه تغییر و تبدل این صورت فعلیه آن عرض هم تغییر پیدا خواهد کرد این رنگ سبز و سفید سیب تبدیل به سیاهی خواهد شد، تبدیل به قرمزی و قهوه‌ای خواهد شد الان این سیب سبز است و در دست شما قرار گرفته و بعد فردا این تبدیل به مستطیل و مکعب خواهد شد این

اعراضی که الان هست، این اعراض بر این صورت فعلیه‌ای که الان جلوی چشمان شما است ایستاده و در تغییر شرایط این اعراض هم تغییر پیدا خواهد کرد بواسطه آن جوهر که تغییر پیدا می‌کند این اعراض هم تغییر پیدا خواهد کرد. آن چه را که ما در باب طهارت نفس درباره اولیای خدا و کسانی که به مرتبه تجرد رسیدند ما می‌بینیم، شما نگاه نکنید در این روایاتی که از امام سجاد علیه السلام آمده درباره اوصاف مؤمن حضرت می‌فرمایند: نگاه به نماز نکن خوب نماز یک رباط هم می‌تواند نماز بخواند، نگاه به حضور قلب نکنید یکی که رژیم هم گرفته می‌تواند روزه بگیرد و چیزی نخورد حتی از این بالاتر نگاه نکنید به آن تواضعش در میان افراد، فلا تنظروا الی حسن تواضعه بحسن تواضع نگاه نکنید اینها همه فیلم است، تواضع کردن فیلم است تواضع درونی که شما نمی‌بینید.

این سیب فقط سبزی آن را نمی‌بیند ولی آن داخلش را که نمی‌بینید گردی او را و آن تدویر او را می‌بینید داخلش را که نمی‌بینید درست شد آن را احساس می‌کنید.

امام علیه السلام می‌فرماید به مردم نگاه نکنید به اینکه جلوی شما سرشان پایین می‌اندازند و خیلی صدایشان را در موقع صحبت آرام می‌کنند، اینها همه فیلم است شما پیچ ضبط را هم کم بکنید صدای ضبط کم می‌شود یک رباط و عروسک بردارید کواکب کنید برای شما نمازی می‌خواند که امام جماعت مسجدالحرام هم این طوری بلد نیست نماز را بخواند از ته حلق از زیر حلق برای شما نماز بخواند درست شد اینها مال چیست؟ مال همه است، آن چه را که ما ارتباط داریم با او صرف اعراض است، ما با اعراض مردم کار داریم، ارتباط داریم می‌بینیم، حس می‌کنیم ولی توی آنها را نمی‌بینیم، آن جوهر را نمی‌بینیم، آن

چه را که آن خمیره است احساس نمی‌کنیم.

امام می‌خواهد ما را از این ظاهر در بیاورد، از این مجاز بودن بیرون بیاورد، از این فقط با این دو چشم دیدن بیرون بیاورد یک قدری به داخل برود آنچه را که ما داریم الان مشاهده می‌کنیم فقط صرف اطوار و اعراضی است که اینها قابل کنترل است، همه اینها قابل کنترل است.

بعد حضرت یک روایت بسیار عجیبی که این روایت را ما همه حتما باید داشته باشیم از امام سجاد علیه السلام بعد حضرت می‌فرمایند: همین طور نگاه نکنید، نگاه نکنید و حتی نگاه نکنید به این که در میان شما خوب مثلا یک مطلب راستی می‌گویید، می‌گوید باز به این نگاه نکنید بروید تحقیق کنید تفحص کنید و ببینید که این اعمال ملکه اوست، این مهم است، یا اینکه نه حال است این فعلا در حال است یا اینکه در مقام است ملکه شده است برای او یا نه این ملکه شدن یعنی همین.

اولیای خدا برای چه می‌گویند که آقا به یک جلسه دو جلسه نگاه نکن در سفر با او باش چون در سفر فراز و نشیب دارد سختی و سهل دارد، صعوبت و فراخی دارد اینها همه در سفر است در سفر با او باش ببین در سفر حالاتش فرق می‌کند یا اینکه در یک سطح قرار دارد، در موارد مختلف در سختیها بالاخره سفر سفر است دیگر برای انسان همه چیز پیدا میشود، مخصوصا سابق که البته الان نه، سابق که سفرهای مکه و اینها با شتر و فلان این چیزها بود در کتابهای اخلاق داریم نگاه کن ببین در سفر چطور است؟ منظور سفر الان نیست آن سفرهای آن موقع است که یک وقتی ممکن بود با شدائد برخورد می‌کردید، با چه مسائلی برخورد می‌کردید آن وقت می‌دیدید که این چند مرده حلاج است.

در سفر خیلی زود آدم را خودش را بیرون می‌ریزد، خودش را زود آدم

نشان می‌دهد در موارد مختلفه به اصطلاح نشان می‌دهد یا در نشست و برخاستها و مصیبتها مصیبتی برای او بیاید گرفتاری برای او بیاید یا از اینها همه بالاتر بعد از اینها می‌توانند در بعضی از جریاناتی که با نفس در سرو کار است آنجاست که دیگر خلاصه مسائل می‌آید و خودش را نشان می‌دهد که این شخص این همه تا به حال درس اخلاق می‌گفت و فلان در یک قضیه ای که حالا با نفسش ارتباط دارد، با مسائل شأنش در ارتباط هست نسبت به آنها چگونه برخورد می‌کند و چطور نسبت به آنها عکس العمل نشان می‌دهد خیلی این مسئله مهمی است.

حضرت می‌فرماید: باید این قدر با این بلند شوی و بنشین و این طرف و آن طرف تا بینی آن چه را که از صفات حسنه و اوصاف طیبه در آنها مشاهده می‌کنی این ذاتی اوست نه عرضی، عرض نیست.

ذاتی به معنای این است که از ذات او و از جوهره او اینها رشت گرفته و بیرون آمده این سیبی که الان در یک همچین وضعیتی است، رنگ سبز سبب الان ذاتی اوست گرچه این رنگ عارض شده ولی این ناشی است از خصوصیات فعلیه او که تغییر نخواهد کرد، این تدویر ناشی از خصوصیات ذاتیه اوست که به این شکل در خواهد آمد و اگر این سبب تغییر پیدا کند و تبدیل به یک ماهیت ترابیه بشود رنگ سبز او تبدیل به سیاهی خواهد شد تبدیل به کدورت خواهد شد، تبدیل به رنگ دیگری خواهد شد به مقتضای آن لوازم ذاتیه و آثار ذاتیه خود آن جوهر او هم تغییر پیدا خواهد.

دیگر این در اینجا سبز نیست این در اینجا سیاه و تیره است دیگر تغییر ندارد دیگر در آنجا اشکالش مختلف است فرق می‌کند پس بنابراین این خصوصیات اولیاء الهی خصوصیاتشان اینها آثار لوازم ذات است، یعنی وقتی که

انسان با آنها می‌نشیند خواهی نخواهی ساکت هم است انگار دارد همین طور فرنگانس از او دارد می‌آید و به او می‌رسد این موج دارد از او رد می‌شود، حرف هم نمیزند گرفته در کنارش نشسته این حالت را احساس می‌کند صحبت که می‌کند در آن صحبتی که یک ولی خدا می‌کند انسان آن روح لطف و صفا را خواهی نخواهی می‌فهمد.

در مسائل مختلف فکر او و ذهن او اصلاً به جنبه‌ی خلاف متمایل نمی‌شود در قضاوت‌هایی که می‌خواهد بکند حق را در نظر می‌گیرد خودی و غیر خودی اصلاً برای او حتی در یک لحظه تصور نمی‌شود، در ارتباطات با مردم مسائل شخصی و صنفی را در نظر نمی‌گیرد، خدا را در نظر می‌گیرد گر چه برای او این مسئله به ضرر تمام بشود.

یک بنده خدایی بود مال خیلی وقت پیش است سالها پیش بود بله سالها پیش بود، این نماینده بود، نماینده تهران بود وقتی که انتخاب برای مجلس شده بود بنده خودم شنیدم توی ماشین بودیم، راننده تاکسی رادیو را که روشن کرد با ایشان مصاحبه کردند نفر اول شده بود و ایشان با یک شغف خارج از معمول می‌گفت که در این انتخابات قلب رسول الله شاد شد، قلب رسول الله شاد کردید که چی که شما را نفر اول انتخاب کردند و همین ایشان وقتیکه در چهار سال بعد نفر اول نشد، دیگر کمر رسول الله لابد شکست، در حالی که مردم همان بودند حالا دلشان خواست چهار سال پیش به تو بدهند، بابا نه آن رأی چهار سال پیششان رأی بود نه آن رأی الانشان رأی است راستش را از من می‌خواهید این است قضیه، خودتان هم که دیدید که نه آن رأی رأی است نه این هیچی هیچ ربطی، همه اش هواست پس ما نیایم از رسول الله مایه بگذاریم، این قدر اقلاً وجدان داشته باشیم که از خودمان همیشه مایه بگذاریم، چرا این قدر باید انسان

بی انصاف باشد که وقتی مورد توجه است آن را بخواهد به حساب عرض می‌شود که مسائل بالاتر و این حرفها بگذارد.

تورا به خدا بیاییم بعد از ۱۴۰۰ سال این قدر خودمان را به پیغمبر و امام نچسبانیم اگر وجدان داشته باشیم انصاف داشته باشیم یک جو دین داشته باشیم بیاییم بابا نچسبانیم بگوییم ما همینیم بابا پیغمبر او سیزده بچه‌اش را بگذاریم کنار در یک دایره قرار بدهیم به آن جا خودمان را نزدیک نکنیم بگوییم انشاءالله خدا ما را از شیعیان آنها قرار بدهد به آنها نزدیک کند نگوییم مثل آنها هستیم، به حساب آنها خرج نکنیم به خدا این کارها خوب دارد پدر آدم را خدا در می‌آورد غیرت خدا در اولیای او تجلی کرده.

چرا می‌گویند اگر انسان ولی خدا را برنجاند عرش خدا به لرزه در می‌آید؟ برای همین است دیگر برای همین است که آنها عرش الرحمن هستند قلب مؤمن عرش الرحمن است و خوب این چهارده تا خوب حسابشان جدا است، بیاییم ما این جور باشیم چه اشکال دارد که ما بیایم خودمان را بگوییم انشاءالله تابع هستیم و سعی می‌کنیم که خودمان را نزدیک کنیم دیگر نیاییم این کارها را به اصطلاح انجام بدهیم این معلوم می‌شود چیه که نه آقا قدس و تقوا و اینها همه بازی است همه وسیله و اسباب و آلت است برای این منویات خود ما است، برای منویات خود ما درست.

بنده خودم بودم در حضور مرحوم آقا که یک نفری داشت اظهار تأسف و تأثر می‌کرد در آن زمان مرحوم آقا از اینکه بله آنچه را که ما انجام دادیم همه‌اش بر باد رفت و مرحوم آقا در جوابش فرمودند: پس دیگر آقای فلان اسم بردند آقای فلان اعتراض به ما ندارند که چرا آقای سید محمدحسین در این گونه مسائل دخالتی ندارد، بله این قضیه بنده یادم است، چی شد ایشان در کنار من

نشسته بود رنگش سیاه شد، خوب اینها همانهایی بودند که در همان زمانها می گفتند این هنر نیست که انسان مثل ترسوها بنشیند کنار و همین طور نگاه کند باید انسان بیاید و اینها همانها بودند، همان افراد بودند.

علی کل حال آن چه جوان در آینه بیند پیر در خشت خام می بیند منتهی ما می آییم شلنگ می اندازیم و لگد می اندازیم این طرف و آن طرف آن بزرگان می آیند بندها حالا بندها به هم می رسیم فعلا شلنگ تخته هایت را بیانداز فعلا این طرف و آن طرف هر چه می خواهی بگو و فعلا مسئله و تهمت را بزنی یک روزی هم می آید خلاصه لبخند ما را بر لبانمان می بینی و آن موقعی است که تو سرت می زنی و ما دیدیم که تو سرشان زدند علی کل حال.

این خاصیت اولیای خدا این خاصیت، خاصیت ذاتی است یعنی ولی خدا اینکه بزرگان می فرمودند: کار باید به دست کسی باشد که از نفس - این مقاله ای که برای قانون اساسی نوشتند در آنجا ببینید در هر کلمه کلمه اش بروید فکر کنید ببینید چه گفته اند و امروزه می یابید آن مسائل متویه ای که در آن مطالب، در آن عبارات ایشان آن موقع گفتند امروز می فهمید که ایشان چه گفته بودند و چه مشهود و منظوری داشتند - که انسان باید از نفس گذشته باشد تا بتواند کاری در دست بگیرد این بزرگان صلاح ما را می خواستند به خدا صلاح مملکت را می خواستند، با کسی پدر کشتگی نداشتند این حرفها را می زدند، آمدیم این ور کردیم آن ور کردیم مسخره شان می کردیم آنها را متهم کردیم به کنار گرفتن و گوشه نشینی کردن تا اینکه مطالب راه و صورت دیگری پیدا کرد که گوشه ای از آن برای افراد کم کم دارد فاش می شود.

این ولی خدا که ما یک همچنین حالی را از او می بینیم این دست خودش نیست، ولی خدا این طور نیست که اول فکر کند به اینکه این بچه من است در

این قضیه آن هم بچه اوست حالا اگر این طور باشد این ضرر می‌کند، اگر آن طور باشد چه می‌کند بنشیند فکر کند و بعد تازه بیاید بگوید که نه من بر اساس عدل حرکت می‌کنم ولو بچه من هم باشد باشد و این عیب ندارد خدا خیرش بدهد کسی که این کار را می‌کند ولی این آمده دو ساعت با خودش ور رفته، دو ساعت آمده زیرو رو کرده بالاخره نفس خودش را قانع کرده که بر این وضعیت و به این کیفیت باشد نه آن شخصی که از نفس گذشته اصلا یک همچنین تصویری در او نمی‌آید، نه اینکه بیاید و رفع کند حتی بیاید و یک ساعت با او ور برود تا رفع کند اصلا نمی‌آید یک همچنین چیزی اصلا نمی‌آید وقتی یک قضیه به او ارائه بشود چه از اول گفته بشود که طرف این قضیه چه شخصی است یا از اول نگفته نشد که طرفین این قضیه کیند، وقتی یک صورت قضیه به صورت کلی به او ارائه می‌شود از اول این عقربه نشان می‌دهد که به کدام سمت باید حرکت بکند بعد به او می‌آیند یک طرف از این قضیه بچه تو است خوب به جهنم، به او می‌گویند یک طرف از این قضیه رفیق تو است خوب به جهنم، یک طرف از این قضیه هم مباحثی تو است شریک تو است هر چی می‌خواهد باشد به جهنم، این را کی می‌گوید؟ اول تصمیم گیریش را کرده اول آن نفسش آن جهت گیری را مشخص کرده آن بعد حالا مصادیقش بعد می‌آید معلوم می‌شود این زن تو است این قضیه است، مادرت است، پدرت است، بچه‌ات است هم بحثی تو است، نمی‌دانم هم حزبی است، هم، هم، هم، چی چی تت تت، همین چیزهایی که هست اینها را همه بعد می‌گوید یکی یکی به جهنم، یک به جهنم بنویس همه را تا تهران هر که می‌خواهد باشد باشد من در این قضیه حکم و نظرم این است و تمام شد نمی‌آید اصلا این فرد فردی است که قابل اعتماد است، افراد دیگر قابل اعتماد نیستند در معرض اغواء شیطان قرار دارند، گرچه

سعی می‌کنند که خود را نزدیک کنند گرچه سعی می‌کنند قیام به قسط کنند، سعی می‌کنند ولی دیگر قیام به قسط در آنها ذاتی نشده است، دیگر تغییر نمی‌کند خوب می‌شود سیب، سیب باشد ولی در عین حال خواص چدن را داشته باشد نمی‌شود بابا اگر سیب سیب است خواص سیب را دارد ویتامین دارد نمی‌دانم شکر و گلوکز و این حرفها دارد، املاح دیگر دارد رنگش این طور است خصوصیات دیگر دارد، این خصوصیات را دارد معده می‌تواند این سیب را هضم کند شما چدن بخورید شکمت پاره می‌شود تا بیمارستان نرسیده تلف شدی، فرض کنید در حلق آدم چدن فرو کنند، آن برود در آن شکم بدبخت چه می‌شود خب این جور در نمی‌آید، خدا قرار نداده این طور چیزی را که خدا قرار نداده نباید انجام داد درست آنی که باید معده هضم کند جانم چدن نیست، آن سیب است و پرتقال است و چیزهای خوب است نه چنین چیزی است اینها به درد ساختمان می‌خورد، به درد نمی‌دانم خیابان می‌خورد به درد چیزهای دیگر می‌خورد.

حالا این سیب این خصوصیات را دارد و این خصوصیات زائیده صورت فصلیه او است، این صورت فصلیه است که آمده به ماده خصوصیت داده، همین ماده اگر تغییر پیدا کند و تحول پیدا کند تبدیل به یک صورت فصلیه غیر از این خواهد شد که در آن صورت نعوذ بالله نعوذ بالله نعوذ بالله درست ۱۸۰ درجه اصلا خدا در ذهن نمی‌آید، اصلا حتی برای یک لحظه، یک صورت قضیه وقتی که به انسان گفته بشود قبل از این که بگویند: طرفین مسئله کیند اول نگاه می‌کند که آیا این صورت مسئله به نفع او هست یا نیست اول می‌رود روی این قضیه کار می‌کند، فکر می‌شود فکر مادی، فکر می‌شود فکر شخصی، فکر می‌شود ها نیاورد خدا برای انسان آن را، خدا برای انسان نیاورد این روزگاری را که فکر

اصلاً زاییده و اثر لازم ذاتی خود نفس خواهد شد، نفس است که فکر را می‌زاید نفس است که جهت‌گیری را می‌زاید تا می‌گویند در یک قضیه دخالت کن، فوراً می‌رود یک جوری قضیه را دخالت کنم که به نفع خودم تمام شود، از اول می‌رود روی آن، وقتی روی آن رفت، مهره‌ها را بلد است چه جوری بچیند این و این و این را انتخاب می‌کند چهار تا، سه تا و سه تا را انتخاب می‌کند که بعد یکدفعه مسائل جوری باشد که به نفع تمام شود کی این کارها را انجام می‌دهد؟ نفس آمد چی شده؟ تحول پیدا کرده به یک صورت فعلیه شقاوت و کدورت و ظلمت، او دیگر نمی‌تواند در انتخاب مهره‌ها سراغ امام زمان برود و از امام زمان کمک بگیرد، راهش دیگر بسته است او نمی‌تواند در انتخاب این مسئله اصلاً به طور کلی بخواهد یک فردی را انتخاب کند که بخواهد بی طرف باشد نمی‌تواند چرا؟ چون فرد بی طرف می‌آید نقطه مقابل او قرار می‌گیرد جلوی او قرار می‌گیرد و این از اول راه را مشخص کرده و بار و بندیل را بسته حالا آمده گفته هر کی هر حرفی دارد بیاید بزند اول بار و بسته بار و بنه را بسته بعد می‌گوید خیلی خوب آقا شما چه می‌گویید؟ شما نظرت چیست؟ شما چه می‌خواهید؟ روی این اساس آمده که خدا برای انسان نیاورد.

اینها همان‌هایی هستند که ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ^ط وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً^ط وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱ ختم وقتی می‌خورد تمام شد یعنی ختم می‌کند نه اینکه خدا ختم می‌کند، نه آقا خودمان به سر خودمان ختم می‌آوریم درست شد وقتی که رأی بیاوریم اسلام گسترش پیدا کرده، وقتی رأی نیاوریم دشمنان برای ما نقشه کشیدند خوب چه شد؟ اولی را می‌زنیم به اسلام دومی را

۱- سوره بقره «۲» آیه ۷

می‌زنیم به دشمنان نه بابا نه اولی به اسلام را بزنید نه دومی را بزنید همه یکی است اگر بدی از خودمان بوده برویم سراغ خودمان ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ ما نمی‌توانیم که خودمان را تبرئه بکنیم، به جای این که به این و آن بزنیم ده درصد به خودمان بزنیم بابا چرا یک کاری بکنیم که بعدا معلوم شود این حرفها نبوده این خبرها نبوده خودمان آمدیم یک قضیه‌ای را بزرگش کردیم چرا؟

من چند سال در یک قضیه‌ای دیدم یک جریانی بود یک بنده خدایی در این جریان انتخاب نشده بود می‌دانید چه گفت؟ حرف ایشان این بود که بله همیشه در اسلام حق با اقلیت بوده است، حق با اقلیت دست شما درد نکند شما که دیگر ترتیب همه چیز را دادید، حق با اقلیت بوده به صراحت گفته بوده و آن اقلیت بودند که اسلام را نگه داشتند، خیلی خوب پس بنابراین تمام مسائلی که در این کشور بر اساس اکثریت بوده همه چه شده همه باطل شده تمام شد رفت پی کارش، این می‌شود استفاده ابزاری کردن از دین، حالا اگر همین آقا می‌آمد و با رأی اکثریت بله دیدید که چگونه این افراد آمدند انتخاب اصلح فرمودند و عجیب اینکه همین افراد در شرایط دیگر آمدند همان رأی آن را انجام دادند خوب پس چه شد، اگر شما قرار است که بفرمایید: همیشه در اسلام آن اقلیتند پس این اقلیت سه یا چهار نفری در این جریانات پس حق با آنان است دیگر بازی کردن، ببینید بازی اینها دیگر مردم فهمیدند که ما داریم بازی می‌کنیم آقا با دین و چیزی را که فهمیدند فهمیدند این قایم باشک ندارد دیگر تمام شد و رفت متوجه شدند همه، ما تا حال داشتیم با دین مردم بازی می‌کردیم، تا حالا داشتیم

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳

با باورهای مردم بازی می‌کردیم یک روز این ور می‌کردیم یک روز آن ور می‌کردیم یک روز این جوری یک روز آن جوری، این جوری بوده قضیه خیلی خوب جریانی پیش آمد این قضیه رو شد و خوب دیگر هر چه زودتر انسان به اصلاح خود پردازد به نفع او است و به نفع بقیه، جلوی ضرر را هر جا گرفتند می‌گویند اول منفعت است ماهی را هر وقت از آب بگیری می‌شود این ماهی تازه، خوب انشاءالله دیگر در اینجا ختمش کنیم که برای بحث فردا یکخورده .

تلمیذ:

استاد: چرا

تلمیذ:

استاد: الان خیال می‌کنم اگر باشد منتهی برای فردا

تلمیذ:

استاد: بله بله بله

تلمیذ:

استاد: این روایت احسن اخفات داریم چطور شما نیاوردید؟

تلمیذ:

استاد: بله خوب مختار داریم روایت دیگری هم احسن از اخفاء این هم داریم می‌خواهید حالا من نگاه می‌کنم بله من هم دارم روایت نه کراهت دارد نه اینکه کراهت است احسن اخفات است البته این منافاتی ندارد می‌گوید ان شاء لم یجهر ولی احسن اخفات است در صلاة اخفاتیه و جهر است در صلاة جهریه در مورد اذکار رکوع و سجود تشهد را هنوز

تلمیذ: در تشهد می‌گوید امام جماعت صدایش را برساند

استاد: ببینید در این جا دارد که یستحب للامام الجهر به ولی ندارد در

صلاة اخفاتیه و ینبغی للامام ان یسمع من خلفه التشهد خوب این مربوط به صلاة
جهریه است اخفاتیه ندارد.

تلمیذ:

استاد: خوب این ان شاء دلالت بر اباحه می کند دلالت بر افضلیت نمی کند
افضلیتش در اخفاء است.

تلمیذ:

استاد: نه

تلمیذ:

استاد: اگر گفتم اشتباه است حتما

تلمیذ:

استاد: نه باید را نگفته پس اگر این طور است اصلاح کنیم نخیر بنده عرض
کردم که اگر باید است در صلاة جهریه در آن جا حکم به اخفات است، حکم به
اخفات به تناسب نه اینکه به عنوان اینکه صلوه کراهت دارد نه آن نیست به
عنوان افضلیت و ارجحیت است من این را گفتم که بخاطر رادیو و تلویزیون و
اینها انسان آن چه را که در شرع تشریح شده کنار نمی گذارد در صلوة اخفاتیه
اخفات تشریح شده متناسب با خود صلوة و رجحان با او است انسان نمی آید آن
را بخاطر چیزی کنار بگذارد، چون دارند از او عکس می گیرند صدایش بخواهد
بلند کند!، اگر از شما فیلم نمی گرفتند و شما با این جماعت نماز می خواندی
تشهدت را بقیه می شنیدند؟ یا ساکت بودید؟ چون دارند از تو فیلم می گیرند لذا
تشهد را بلند می خوانی، سجدهات را بلند می خوانی!! این منظور من است

تلمیذ: پس حمل بر کراهت است

استاد: نه کراهت هم نمی توانیم بگوییم رجحان، رجحان دارد کراهت

نیست همان ان شاء هست اگر بخواهد ولی در کراهت آن لحاظ مبعوضیت است همیشه در کراهت این طوری نیست که در مقابل مستحب باشد کراهت برای خودش حکم استقلالی است، ممکن است یک شیء مستحب باشد ولی مخالفش مباح باشد، در شب فرض بکنید که آب را ایستاده خوردن مکروه است ولی دلیل نیست که نشسته خوردنش مستحب است، مباح است یعنی امری مباح انجام دادید ثواب می نویسند در استحباب اگر مستحب است گاهی اوقات استحباب به معنای مختار است، به معنای مختار نه به معنای امری که در او یک ثوابی اضافه بر آن جهت نفسی آن شیء لحاظ شده وقتی که می گویند که در این جا به معنای تقریباً رفع الحضر است در امر بعد النهی دلالت بر رفع حضر می کند وقتی که می گویند در شب مستحب است نشسته آب را بخوری نه اینکه بر نشسته خوردن ثواب بگیرند یعنی وقتی که ایستادن کراهت دارد پس ضدش و مقابلش در کیفیت شرب آنی که مختار است نشسته است ثواب هم به تو نمی دهند نشسته بخور استحباب این است در بعضی موارد استحباب به معنای فضیلت زاید است، یعنی رجحان احد الطرفين است به رضایت مولا آن فرق می کند با این در نماز در قرائت تشهد و امثال ذلک در صلاه جهریه قرائت به جهر مستحب است و در عین حال که قرائت به اخفات مکروه نیست، مکروه یعنی چه؟ یعنی مباح است در اینجا شما میتوانید اینها را آهسته بخوانید مستحب در مقابلش کراهت است، در صلاه اخفاتیه قرائت اخفات مستحب است یعنی مستحب است انسان همراه با او اینها را هم آهسته بگوید مقابلش چیه مباح است، مباح نه معنای مکروه

تلمیذ: کراهت یعنی معنای

استاد: نه

تلمیذ:

استاد: حالا در این قضیه یک بله این دیگر یکی از مسائلی است که آن در آن جا این طور مطرح شده که کراهت را به معنای اقل ثوابا و اینها را گرفتند و لکن این مسائل را من قبول ندارم مثلا فرض کنید صلاه در حمام و صلاه در شارع و امثال ذلک اینها را اقل ثوابا را می گیرند صلاه بعد از شروع که اقل الثواب کراهت در آنجا مکروه است به معنای اقل ثوابا نیست، مکروه اگر مکروه باشد آن باطل است نمی شود چیزی مورد نهی شارع باشد و اقل ثوابا در اقل ثوابا آیا نظر شارع بالاخره بعد از داد و بیداد، بعد از بالا و پایین بر انجام و اتیان آن است یا عدمش است، با اقل ثوابا که کار حل نمی شود مکلف می گوید اقل ثوابا یعنی چه؟ یعنی شارع بر یک صلوة قبل الشروع بیست تا ثواب به آدم می دهد بعد الشروع می شود پانزده تا باز پانزده تا اشکال ندارد خیلی هم مستحب است پس چرا دیگر مکروه است اینکه شارع می گوید نخوان، می گوید نخوان یا می گوید بخوان و ثوابش کمتر است، شما از شارع چه می فهمید؟ شارع می گوید وقتی که وارد در حمام می شوید به کسی که در حمام است سلام نکن آیا این سلام کردن اقل ثوابا است یعنی پانزده تا ثواب دارد یا اینکه می گوید نکن چرا کلمات را انداختی داری هی سلام می کنی آن بدبخت دارد خودش را می شورد و فلان می کند یا اینکه صلاه وسط خیابان شارع دارد می گوید نخوان یا می گوید بخوان ولی ده تا به تو ثواب می دهم چه نشستند می گویند اقل ثوابا، اقل ثوابا چیست؟ ما نداریم این حرفها نداریم کشک است البته در این بحث حج می رسیم به مواردی که این بحث را باید بکنیم انشاءالله امیدواریم مفصلا

تلمیذ: احرام عمره مفرده آخر ماه رجب احرام برای عمره مفرده کاروان حرکت نمی کند می تواند برگردد مدینه و بر احرام باقی باشد بعد وقتی که
استاد: البته احرام بستن هر وقتی بلامانع است شما می توانید از اول رجب

هم احرام ببندید شعبان بلند شوید طواف را انجام بدهید نیازی به این ندارد
تلمیذ:

استاد: احرام بستن هیچ اشکالی ندارد احرام می‌بندد و می‌آید یک ماه هم در مدینه باشد باید محرمماً باشد این اشکالی ندارد ولی چون می‌داند که در ماه رجب موفق نمی‌شود این به عنوان ماه رجب حساب نمی‌شود بلکه اگر خیال می‌کرد که این احرامش در ماه رجب می‌تواند انجام بدهد یا اینکه به اصطلاح در آخر ماه رجب است و در شرف رفتن می‌تواند که احرامش در رجب قرار بگیرد و تا بخواهد به مکه برسد رجب تمام می‌شود در این دو صورت این عمره عمره رجبیه است ولی اگر نه بداند چند روز، یک هفته در مدینه است و این قطعا به مکه نخواهد رفت اشکال ندارد احرام ببندد و لکن این عمره‌ای که حساب می‌شود عمره شعبان است.

تلمیذ: این احرام به معنای وصول در حرم است
استاد: بلکه

تلمیذ: احرام به معنای وصول در حرم است وقتی می‌خواهد احرام ببندد یعنی می‌خواهد داخل در حرم بشود
استاد: احرام بستن به معنای دخول در حرم نیست، احرام به معنای عزم و اراده برای رفتن به سمت حرم و اعمال و این مناسک است نه اینکه همراه با احرام باید یک حرکت فعلی هم از او سر بزند، نه انسان می‌تواند احرام انجام بدهد و حرکت خودش را به تأخیر بیندازد این چیز ندارد، بلکه نیت داشته باشد نیت رفتن را داشته باشد این اشکال ندارد لذا می‌تواند از منزل خودش احرام ببندد، می‌تواند از منزل خودش احرام ببندد کسانی که نذر می‌کنند از همان منزل خودشان احرام می‌بندند این لازم‌هاش این نیست که وقتی که احرام ببندد فوراً

حرکت کند در همان منزل می‌تواند نیت احرام بکند لباسش را عوض بکند و بعد هم یک هفته دیگر باز هم بماند، چون نیت برای رفتن دارد این برای تلبس به احرام کفایت می‌کند، چون نیت رفتن دارد حالا همان موقع که احرام بست باید از خانه بزند بیرون نه، نه یک همچنین چیزی نیست می‌تواند بماند یک روز دو روز چند روز بر حسب آن نیت خودش و این هیچ اشکالی ندارد بودن در احرام حد و مرزی ندارد، ولی اگر بداند که نه این داخل در حرم و مناسک شدنش و اینها بعد از رجب قرار می‌گیرد آن چیز نیست جزو این حساب نمی‌شود مگر اینکه نداند یعنی علم به خلاف داشته باشد که بر آن اساس خوب این احرام حکم رجب حساب می‌شود.

تلمیذ:

استاد: نه اصلاً نیاز به نیت ندارد، نیت رجبیه خود نفس الوقوعش رجبی

حساب می‌شود یا شعبانی

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ:

استاد: من خودم دیدم در بعضی شهرها از همین نواحی کردستان بودند با احرام بودند اشکال ندارد، حتی در بعضی از این موارد خلبان می‌گوید که الان ما وارد میقات شدیم خلبان عربی گاهی مثلاً ما به قصد احرام نبودیم ولی افرادی بودند آنها محرم بودند وقتی رسیدیم به میقات گفت که الان ما وارد میقات شدیم آنهایی که محرمند نیت کنند نیت عمره یکدفعه همه لیبیک گفتند.